

ادب عربي، سال ۱۳، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰



10.22059/jalit.2021.316086.612338

Print ISSN: 2382-9850//Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

A Study of *the Ruler Archetype* in *Little Death* Based on Pearson-Maar Theory

Ali Asvadi

Assistant Professor in Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Iran

Zahra Izadi

Master Student in Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Iran

Received: 2021, January, 9; Accepted: 2021, December, 21

Abstract

The character and its transcendence are common themes between mysticism, psychology, and literature. Hence, mystics and psychologists have always been curious about understanding it and identifying the path of its evolution. This curiosity has also been manifested in literature. Salient characters' appearance as heroes further adds to the significance of the function of the Self archetype. *Little Death* narrates the formation of the character of one of the distinguished faces of mysticism and Islamic Sufism, *Muhyī al-Dīn Arabi*. In a way known as the father of the unity of existence in Islamic thought, Ibn Arabi opened a new window to Islamic mysticism by founding theoretical mysticism. Ibn Arabi has propounded many theories in mysticism, the most important of which is the unity of existence and perfect man. The elevation and growth of the character are among the subjects that have reduced the distance between new psychological theories and genuine concepts in mysticism, such as the perfect man theory. Inspired by the autobiography produced by Sheik Akbar in his book *Meccan Revelations*, Mohammad Hassan Alwan adopts a post-modernist approach to narrate two parallel stories. The first story expresses the life events of Ibn Arabi, and the second story tells his biography. This paper examines the character of Ibn Arabi from a psychological and theoretical perspective based on the Pearson-Maar theory. To this end, the two stories were separated, and only the story of Ibn Arabi's life events was examined. Examining the ideas of Ibn Arabi indicated a significant relationship between his theory of perfect man and the archetype of the ruler (among the twelve archetypes of the Pearson-Maar theory). Upon departure, initiation, and return, the protagonist reveals the characteristics of the ruler archetype, which are close to the characteristics of the perfect man propounded by Ibn Arabi: Each has specific criteria for self-actualization of character potentials.

Keywords: Pearson-Maar, the Ruler archetype, Alwan, *Little Death*, Ibn Arabi, perfect man.

بررسی کهن الگوی «حاکم» در رمان موت صغیر بر اساس نظریه پیرسون-کی مار

علی اسودی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

زهرا ایزدی*

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

(از ص ۱ تا ۱۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۳۰

علمی-پژوهشی

چکیده

شخصیت و تعالی آن یکی از موضوعات مشترک عرفان و روان‌شناسی و ادبیات است؛ بنابراین، شناخت و تکامل آن همواره مورد توجه عرفا و روان‌شناسان بوده و در ادبیات نیز نمود پیدا کرده است. چنانچه شخصیت‌های حقیقی و برجسته در قالب قهرمان داستان‌ها ظاهر شوند، کارکرد کهن الگوی «خود» اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. رمان موت صغیر روایتگر شکل‌گیری شخصیت یکی از چهره‌های برجسته عرفان و تصوف اسلامی، محی‌الدین عربی است. ابن عربی که به‌نوعی پدر وحدت وجود اسلامی به حساب می‌آید، با پایه‌گذاری عرفان نظری، عرفان اسلامی را به مرحله جدیدی وارد ساخت. ابن عربی نظریات متعددی در عرفان مطرح کرده است که مهم‌ترین آنها نظریه وحدت وجود و انسان کامل است. کمال و رشد شخصیت، موضوعی است که نظریات روان‌شناسی جدید را به مفاهیم عرفانی اصیل، همچون نظریه انسان کامل نزدیک ساخته است. محمدحسن علوان در رمان موت صغیر و در قالب پست مدرنیسم با الهام از شرح حالی که شیخ اکبر در کتاب فتوحات مکیه از خود ارائه داده، دو داستان موازی را مطرح کرده است؛ داستان اول، بیانگر سرگذشت ابن عربی و داستان دوم، سرگذشت دست‌به‌دست شدن زندگی نامه او در طی زمان است. این مقاله با رویکرد روان‌شناسی و بر اساس نظریه پیرسون-کی مار شخصیت ابن عربی را بررسی می‌کند. به این منظور، ابتدا دو داستان موجود در این رمان از یکدیگر تفکیک شده‌اند و تنها داستان سرگذشت ابن عربی بررسی شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که با در نظر گرفتن آراء ابن عربی، از میان کهن الگوهای دوازده‌گانه نظریه پیرسون-کی مار، ارتباط معناداری بین کهن الگوی حاکم و نظریه انسان کامل ابن عربی وجود دارد؛ به‌طوری که قهرمان داستان پس از طی مراحل عزیمت، تشرف و بازگشت، خصوصیات کهن الگوی حاکم را از خود بروز می‌دهد که تا حدودی به ویژگی‌های انسان کامل ابن عربی نزدیک است و هر دو به‌نوعی معیارهای خودشکوفایی شخصیت را به همراه دارند.

واژه‌های کلیدی: پیرسون کی مار، کهن الگوی حاکم، علوان، موت صغیر، ابن عربی، انسان کامل.

۱. مقدمه

کهن‌الگوی «خود» هسته مرکزی بسیاری از نظریات مبتنی بر نقد کهن‌الگویی است و ریشه در نظریه یونگ درباره ناخودآگاه جمعی دارد؛ به عبارت دیگر، کهن‌الگوی خود در قالب شخصیت‌های داستانی، امکانی نمادین را برای خوانش و تبیین آثار ادبی فراهم می‌آورد. این کهن‌الگو در قالب قهرمان داستان در راه اعتلای خود، راهی سفری پرمخاطره می‌شود تا در نهایت با ایجاد تمامیت در روان خود، به فردانیت دست یابد و اغلب چنین تلاشی برای خودیابی و تعالی در پیرنگ سیر و سلوک صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، مراحل سفر قهرمان در قالب نظریات متفاوتی همچون نظریه کمبل یا پیرسون-کی‌مار مورد توجه قرار گرفته است. بیشتر این نظریات، نوعی گذار شخصیتی از دوران کودکی به بلوغ جسمی و یا تولد دوباره و بیداری درونی را به تصویر می‌کشند که اغلب با آزمون‌های سخت همراه است؛ بنابراین، داستان‌هایی که به بررسی زندگی بزرگان سیر و سلوک می‌پردازند، مجال مناسبی برای بروز عملکرد کهن‌الگوها در بنای شخصیت این افراد است. در این میان، رمان موت صغیر، برنده بوکر ۲۰۱۷، یکی از این داستان‌ها به شمار می‌رود که محمد حسن علوان در این رمان دو داستان موازی را مطرح کرده است: داستان اول، بیانگر زندگی‌نامه ابن عربی است که از کتاب فتوحات مکیه الهام گرفته شده و داستان دوم، سرگذشت دست‌به‌دست شدن زندگی‌نامه او در طول زمان است. این مقاله به بررسی داستان اول موجود در رمان می‌پردازد که در آن، زندگی ابن عربی به چهار دوره تقسیم می‌شود که هر دوره با سفر همراه است:

۱. دوران کودکی: تولد در مرسیه اندلس و رشد شخصیت علمی او در این شهر و سفر به اشبیلیه؛

۲. دوران جوانی: سفر به غرب عالم اسلام به شهرهایی همچون بجایه و فاس؛

۳. دوران میان‌سالی: سفر به شرق عالم اسلام به مکه، بغداد، حلب، کرک، دمشق و حماه و قونیه و اقامتی چندساله در مکه؛

۴. دوران سالمندی: اقامت در دمشق تا هنگام مرگ.

تا کنون داستان‌های عربی از منظر نظریه پیرسون-کی‌مار مطالعه نشده‌اند و رمان موت صغیر نیز از این امر مستثنا نیست و پژوهشگرانی که به این رمان پرداخته‌اند، جنبه‌های دیگر را بررسی کرده‌اند که برخی از این پژوهش‌ها به شرح زیر است:

- مسعود باوان‌پوری و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله خود، به‌عنوان «الإتصال غیر اللفظی فی روایة موت صغیر لمحمد حسن علوان»، به بررسی راه‌های معرفت‌افزایی از طریق ارتباطات غیر کلامی در این رمان پرداخته است.

- یونس قربی (۱۳۹۹)، در مقاله خود با عنوان «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان موت صغیر» به بررسی شخصیت‌های ایستا، پویا، قالبی، نوعی، فرعی، اصلی و ... پرداخته است که با نقد کهن‌الگویی متفاوت است.

بنا بر آنچه گفته شد، این مقاله سعی دارد با رویکرد کهن‌الگویی و با توجه به نظریه پیرسون-کی‌مار به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. ارتباط میان نظریه انسان کامل ابن عربی و کهن‌الگوی حاکم در نظریه پیرسون-کی‌مار چیست؟
۲. خویش‌کاری کهن‌الگوی حاکم در تکامل شخصیت ابن عربی در رمان چگونه بوده است؟

۲. خلاصه داستان اول رمان موت صغیر

برخی ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق) را پدر وحدت وجود اسلامی دانسته‌اند (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۲۵). او در مرسیه اسپانیا متولد شد. پدرش علی، برای محمد ابن سعد بن مردنیش، والی شهر کار می‌کرد (چیتیک، ۱۳۹۴: ۲۰). زندگی محی‌الدین عربی مملو از سفر و سیر و سلوک است. او در این سفرها به دنبال اوتاد^۱ چهارگانه خویش است. اولین سفر او از مرسیه به اشبیلیه است که برای دوربودن از نزاع بین المرابطون و الموحدون بر سر حکومت صورت گرفت. وی در اشبیلیه قرآن و حدیث را از ابوبکر خلف می‌آموزد و رساله فشری^۲ را نزد او حفظ می‌کند. همچنین به واسطه شغلی که پدرش در دستگاه حکومت دارد، در دربار مشغول به کار می‌شود. حضور او در دربار، زمینه‌ساز ملاقات با اشخاص مشهور، همچون ابن رشد و سبئی است؛ و ابن عربی از این دیدارها به مناسبات بین جریان‌های فکری آن دوره، یعنی فقها، فلاسفه و متصوفه پی می‌برد. در همین دوران است که با مریم بنت عبدون ازدواج می‌کند و صاحب فرزندی به نام زینب می‌شود. محی‌الدین همواره برای یافتن اوتاد خود به سفرکردن به سرزمین‌های مختلف می‌پردازد و سعی می‌کند که همواره قلب خود را پاک نگه دارد تا اوتادش او را دریابند. در جریان همین ریاضت‌هاست که موفق به دیدار و تد اول خود، یوسف الکومی می‌شود. یوسف الکومی او را به پیدا کردن و تد دوم تشویق می‌کند؛ اما یافتن و تد دوم برای ابن عربی کار چندان راحتی نیست و در این راه رنج‌های فراوان متحمل می‌شود. محی‌الدین چندین بار به آفریقا سفر می‌کند و سرانجام متوجه می‌شود که و تد دوم او فوت کرده و دوست دوران کودکی‌اش، خیاط، جانشین و تد دومش شده است. این بار ابن عربی برای یافتن گمشده‌اش به مکه می‌رود و در آنجا با دختر شیخ زاهر اصفهانی آشنا و دل‌باخته او می‌شود. محی‌الدین در همین دوران شاهد اتفاقات ناگواری در زندگی شخصی و خانوادگی خود است. دخترش، زینب، در اثر بیماری از دنیا می‌رود و همسرش، مریم، نیز او را ترک می‌کند و بعد از مدتی خبر فوت مریم را می‌شنود. از سوی دیگر، عشق او به نظام، دختر شیخ زاهر اصفهانی، به ازدواج ختم نمی‌شود. با وجود این، نتیجه اقامت او در مکه خلق کتابی به نام فتوحات مکیه است. شیخ اکبر همچنین ترجمان الاشواق را در وصف نظام می‌سراید که انتشار این کتاب اثر نامطلوبی

بر وجهه و جایگاه شیخ و دخترش می‌گذارد و آنها را وادار به مهاجرت می‌کند. ابن عربی که دیگر دلیلی برای اقامت در مکه نمی‌یابد، راهی سفرهای پی‌درپی می‌شود تا شاید و تدمر سوم خود را پیدا کند. زمانی که او و همراهانش به بغداد می‌روند، متوجه حضور خانواده شیخ زاهر در آنجا می‌شود؛ اما فرصت ملاقات دوباره با شیخ را پیدا نمی‌کند؛ زیرا که او از دنیا رفته است؛ اما برای او امکان دیدار دوباره با نظام که در نوانخانه زنان پارسا اقامت داشت، مهیا می‌شود. دیدار دوباره با نظام منشأ تأثیر عمیقی در اوست؛ چراکه نظام علت بی‌مهری و پاسخ منفی خود را به خواستگاری ابن عربی توضیح می‌دهد. در حقیقت نظام نمی‌توانسته با ابن عربی ازدواج کند؛ زیرا نظام و تدمر سوم شیخ اکبر بوده و مأموریت هدایت او را به سوی و تدمر چهارم بر عهده داشته است. ابن عربی که در این ملاقات پاسخ پرسش‌های بی‌جوابش را دریافت کرده، برای پیدا کردن آخرین و تدمر راهی ملطیه می‌شود و بالاخره در بازار این شهر موفق به دیدار و تدمر چهارم خود می‌شود. و تدمر چهارم او کسی نیست جز شمس تبریزی که در لباس درویشان به فال‌گیری در بازار شهر مشغول است. گفت‌وگوی بین آنها کوتاه و حاوی مضامین حکیمانه است و بر اهمیت عشق تأکید دارد. شیخ اکبر که اینک او تاد چهارگانه‌اش را یافته، به قطب^۳ صوفیه تبدیل می‌شود و در دمشق اقامت می‌کند. ابن عربی در اواخر عمر در این شهر به تدریس در خانقاه می‌پردازد؛ اما تألیفات متعدد او، از جمله فصوص الحکم، خشم فقها را برمی‌انگیزد؛ به گونه‌ای که حکومت، مستمری او را قطع می‌کند و این امر مشکلات مادی فراوانی برای شیخ اکبر در این دوران پدید می‌آورد؛ به همین دلیل خانقاه را ترک می‌کند و تا آخر عمر به باغبانی می‌پردازد.

۳. چارچوب نظری تحقیق

شالوده نقد کهن‌الگویی (Archetypal Critique) بر پایه پژوهش‌های کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) درباره ناخودآگاه جمعی، اسطوره و کهن‌الگو بنا شده است. نقد کهن‌الگویی رویکردی میان‌رشته‌ای است که با مردم‌شناسی و دین و فرهنگ ارتباط دارد. «محتوای ناخودآگاه جمعی بشر که به‌عنوان امری کلی، عمومی و مربوط به تمام انسان‌هاست، کهن‌الگو (Archetype) نام دارد» (Jung, 1997:6). ضمیر ناخودآگاه جمعی شامل عناصری ساختاری است که اسطوره را به وجود می‌آورد (پاینده، ۱۳۹۸: ۳۱۳/۱). از آنجا که مفاد ضمیر ناخودآگاه جمعی در ضمیر ناخودآگاه قرار ندارند، این مفاد را به‌طور فردی اکتساب نمی‌کنیم، بلکه آن را به ارث می‌بریم (همان). از سوی دیگر، با وجود اینکه منشأ کهن‌الگوها شناخته شده نیست، اما در تمامی ادوار و در همه جای دنیا به چشم می‌خورند (یونگ، ۱۳۷۷: ۹۶) و در ادبیات و آثار ادبی نیز مشاهده می‌شوند؛ چرا که آثار ادبی، از جمله داستان‌ها، آینه انعکاس درون انسان‌ها و امیال و آرزوها و مشکلات آنهاست که در قالب نمادها، نشانه‌ها و شخصیت‌های مثبت و منفی نمود یافته‌اند. از دیدگاه یونگ «کهن‌الگوها نمادها و نگاره‌هایی هستند که محتوای ناخودآگاه جمعی انسان‌ها را دربرمی‌گیرند. مهم‌ترین

کهن‌الگو «خود» می‌باشد که صورت‌اعلای آن مسیح در فرهنگ غرب است. این کهن‌الگو به اشکال متفاوت در اسطوره و خواب آشکار می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۳: ۴۹) و البته در ادبیات، در قالب قهرمان داستان تجلی می‌یابد. «تاکنون الگوهای متفاوتی برای تبیین مراحل سفر قهرمان در داستان‌های مختلف ارائه شده است؛ یکی از این الگوهای پیشنهادی، نظریه جوزف کمبل (Joseph Campbell) است که مراحل سه‌گانه عزیمت، تشریف و بازگشت را برای سفر قهرمان در نظر می‌گیرد» (کمبل، ۱۳۸۶: ۴۰). پس از کمبل الگوهای دیگری درباره سفر قهرمان مطرح شد؛ مانند الگوی کریستوفر ووگلر (Christopher Vogler)، یوهان گنورگ فون هامان (Johann Georg Hamann)، اتورانک (Otto Rank)، ولادیمیر پراپ (Vladimir Propp) و الگوی کارول پیرسون (Carol Pearson) که از نمونه‌های دیگر جامع‌تر به نظر می‌رسد.

بر این اساس، کارل پیرسون با همکاری کاترین پوپ (Catherine Pope) در کتاب قهرمانان در ادبیات آمریکا و انگلیس، به بررسی نقش قهرمانان زن پرداخت و بر اساس آن به ارائه طرحی بدون جنسیت و عام‌تر از شخصیت قهرمان دست یافت (پیرسون، ۱۳۹۵: مقدمه/۸). همین موضوع موجب شد تا برخی پژوهشگران الگوی او را جامع‌تر از الگوهای کمبل، رانک و... و در ارتباط با زندگی روزمره مردم بدانند (بوی، ۱۳۹۴: ۳۹۸). پیرسون که شناخت درست کهن‌الگو را راهی برای زندگی بهتر و سالم‌تر می‌دانست، در ادامه به تبیین و تشریح دوازده کهن‌الگو به شیوه کاملاً کاربردی پرداخت (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۸: ۲۷).

«رویکرد پیرسون-کی‌مار در تحلیل روان‌شناسی شخصیت، در واقع ادامه تئوری سفر قهرمان کمبل است؛ به عبارت دیگر، کارل پیرسون و هیو کی‌مار (Hugh K. Marr) با استفاده از نظریه تک‌اسطوره کمبل، طرحی جدید ارائه دادند که براساس آن قهرمان پس از گذشتن از سه مرحله اصلی عزیمت، تشریف و بازگشت، به شناخت خود می‌رسد» (کمبل، ۱۳۸۹: ۹۳). «هدف از این نظریه نشان دادن چگونگی رشد شخصیت یک قهرمان از طریق کهن‌الگوی سفر قهرمان و ذکر دوازده مدل به‌عنوان استراتژی‌های توسعه شخصیت است. این کهن‌الگوهای شخصیتی عبارت‌اند از: ۱. معصوم، ۲. یتیم، ۳. جنگجو، ۴. حامی، ۵. جستجوگر، ۶. عاشق، ۷. ویرانگر، ۸. آفرینشگر، ۹. حاکم، ۱۰. جادوگر، ۱۱. فرزانه، ۱۲. دلقک» (عصاریان و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

این نظریه مراحل بیداری درون در قهرمان را اینگونه توصیف می‌کند:

در ابتدا قهرمان داستان با بیدارکردن چهار کهن‌الگوی معصوم، یتیم، جنگجو و حامی، خود را آماده سفر اسطوره‌ای می‌کند، سپس با پدیدآمدن سلسله‌ای از دگرگونی‌ها در زندگی‌اش، به وسیله چهار کهن‌الگوی جستجوگر، عاشق، نابودگر و آفرینشگر هدایت می‌شود. در داستان‌های اسطوره‌ای، قهرمان اغلب سفر ماجراجویانه‌ای را آغاز می‌کند (جستجوگر). با دردها و مشکلات راه روبه‌رو می‌شود (نابودگر). مزه عشق و احساس‌های دلنشین زندگی را می‌چشد (عاشق) و سرانجام شخصیت اصلی داستان از خوش‌فکری و ابتکار خود کمک گرفته و راه حل‌های مناسبی برای مسائل خود می‌اندیشد (آفرینشگر) و اندکی بعد گنجی نمایان شده و در اختیار قهرمان قرار

می‌گیرد. حکایت‌های اسطوره‌ای در مرحله بازگشت به کهن‌الگوهای حاکم، جادوگر، فرزانه و دلچک مربوط می‌شوند (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۸: ۱۴۲-۱۴۴).

۴. کهن‌الگوی حاکم در رمان موت صغیر

با بررسی زندگی ابن عربی از دیدگاه کهن‌الگویی، می‌توان نمونه‌های متفاوتی از این کهن‌الگوها را در حیات او یافت؛ اما جامع‌ترین کهن‌الگوی شخصیت او، حاکم، بیشترین ارتباط با آراء انسان‌شناسانه وی، به‌ویژه نظریه انسان کامل را دارد؛ از این‌رو، بررسی هم‌زمان کهن‌الگوی حاکم و نظریه انسان کامل ابن عربی در شناخت بهتر این شخصیت راهگشاست. با بررسی اندیشه‌های ابن عربی و آرای او درباره انسان کامل، شباهت‌های زیادی بین این نظریه و کهن‌الگوی حاکم مشاهده می‌شود. «پیدایش مفهوم انسان کامل با پیدایی عرفان اسلامی هم‌زمان بوده است. ظاهراً ابن عربی نخستین کسی است که در عرفان اسلامی این اصطلاح را به کار برده است. پس از او عزیزالدین نسفی و عبدالکریم جیلی عناوین کتب خود را همین نام قرار داده‌اند» (جهانگیری، ۱۳۹۵: ۴۸۵). «نظریه انسان کامل دارای دو وجه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی است. در جنبه هستی‌شناسی، انسان کامل خالق و به وجود آورنده هستی، به جز خداوند است و علاوه بر اینکه مظهر اسم اعظم الهی است، موجب عوالم وجودی نیز بوده و تمام این عوالم را دربرمی‌گیرد. مضاف بر اینکه وجه انسان‌شناسی نظریه با توجه به حقیقت محمدیه معنا می‌یابد» (قدرت‌الهی، ۱۳۷۷: ۳۷). «به اعتقاد شیخ اکبر، بر اساس حدیث نبوی^ص که فرمود خداوند آدم را بر صورت خود آفرید، انسان کامل بر صورت کامل پروردگار می‌باشد و شایستگی خلافت و جانشینی پروردگار را دارد» (جیلی، ۱۳۹۲: ۲۲).

از سوی دیگر، کهن‌الگوی حاکم نیز بر انسانی دلالت دارد که حاکم شرایط درونی و بیرونی، وجود خود است «و ارتباط میان دنیای درون و بیرون، موضوع مهمی برای کهن‌الگوی حاکم به حساب می‌آید» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۸: ۱۰۰).

۴-۱. عزیمت

این مرحله از سفر قهرمان با عنوان ندای دعوت نیز شناخته می‌شود. ابن عربی در زندگی خود دو ندای دعوت بیرونی و درونی را تجربه کرده است؛ اولین بار مربوط به زمانی است که در نوجوانی به همراه خانواده‌اش به اشبیلیه مهاجرت کرد. سخنان فاطمه بنت مثنی^۴ این سفر را برای ابن‌عربی پرمعنا تر ساخت. فاطمه از وجود یکی از اوتاد محی‌الدین در اشبیلیه خبر داد: «فی اشبیلیه وتد من الاوتاد الاربعة ولاشک. ومن هم الاوتاد؟ اربعة یحفظون الارض من السوء. وکیف اعرفهم؟ هم یعرفونک. وکیف اجدهم؟ هم یجدونک»^۵ (علوان، ۲۰۱۶: ۴۲). سپس فاطمه راه شناختن وتدها را در پاک نگاه داشتن قلب از آلودگی‌ها می‌داند؛ بنابراین، به قلبش اشاره می‌کند و می‌گوید: «طهر هذا ... ثم اتبعه. وعندھا فقد یجدک وتدک»^۶ (همان: ۴۲).

اما ندای دعوت درونی و شروع سفر برای خودیابی در نیمه دوم زندگی او اتفاق افتاد. معمولاً در الگوهای مرتبط به سفر قهرمان، نیمه دوم زندگی قهرمان اهمیت ویژه‌ای دارد. «کمبل نیز ورود قهرمان به نیمه دوم زندگی را شرط آغاز سفر می‌داند» (سگال، ۱۳۸۹: ۱۷۷) و از آنجا که نظریه پیرسون-کی‌مار در ادامه نظریه کمبل مطرح شده است، نیمه دوم زندگی در این رویکرد، مهم‌تر به نظر می‌رسد. ابن عربی پس از ناکامی‌های پی‌درپی در پیدا کردن وتد دوش، به این نتیجه می‌رسد که هنوز از آمادگی لازم برای شناخت وتد دوم برخوردار نیست.

در همین راستا محی‌الدین به ریاضت نفس خویش مشغول می‌شود تا قلب خود را آماده شناخت وتد دوم کند: «صلیت کل لیلۃ وانقطع عن مریم و تصدقت بنصف عطائی الشهری و زرت ثلاثة أضرحة و قرأت ما ودعك ربك و ما قلی فی كل ركعة من فروضی و نوافلی و نمت لیلتین فی مقبرة المدینة»^۷ (علوان، ۲۰۱۶: ۲۲۳).

محی‌الدین پس از هموار کردن ریاضت‌ها بر خود، بالاخره موفق به کشف و شهود می‌شود؛ کشف و شهودی که او را برای یافتن وتد دوم راهی مراکش می‌کند: «وفی منامی رأیت العرش الاهی أمامی محمولاً علی لب. و بینما أنا أحدق فیہ إذ رأیت طائراً جمیل الصفة و الشكل لم أر مثله فی الدنیا. ذیلة أطول منه. شدید الزرقة حتی كأنه یاقوته تطیر، تبعته ببصری و هو یطیر حول العرش ثم حط قریباً منی؛ و لما اقتربت منه تكلم و قال: عد إلی مراکش تجد رجلاً یرحل معك الی مكة»^۸ (همان: ۲۳۸).

ابن عربی برای تحقق بخشیدن به این رویا راهی آفریقا می‌شود؛ اما در بجایه خیر وقوع قحطی در مصر را دریافت می‌کند. عجیب‌تر آنکه به‌طور اتفاقی از طریق کاروانیان از احوال دوستان دوران کودکی خود، یعنی حریری و خیاط باخبر می‌شود. وقتی می‌فهمد آنها به بیماری فلج مبتلا شده‌اند، تصمیم می‌گیرد بی‌درنگ به مصر برود و از آنها پرستاری کند. خیاط پس از بهبودی نسبی، ابن عربی را از وفات وتد دوش باخبر می‌کند و می‌گوید که او شخصی به نام ابوالحسن بجایی بوده و اینک از دنیا رفته است. خیاط علت نشناختن وتد دوم را این‌گونه بیان می‌کند: «لا یکنتم الوتد أمره الا اذا رأی فی صاحبه ما یرکه أو ظن أنه لیس أهلاً بعد»^۹ (همان: ۲۸۶). خیاط در ادامه محی‌الدین را به آرامش دعوت می‌کند و سپس خود را به‌عنوان جانشین وتد دوم ابن عربی معرفی می‌کند.

۴-۲. تشریف

همان‌طور که اشاره شد، نیمه دوم زندگی در سفرهای اسطوره‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «در میان‌سالی انسان با بحران معنا مواجه می‌شود» (پالمر، ۲۰۸: ۱۳۸۵)؛ لذا برای برطرف کردن این خلأ شناختی در جهت خودشکوفایی گام برمی‌دارد. «اساساً یکی از اهداف کلی عرفان و

روان‌کاوی رسیدن فرد به وحدت درونی و موفقیت در ایجاد وحدت با عالم خارج از وجود است؛ این هدف در قالب اصل سنخیت در عرفان و همانندسازی در روان‌شناسی صورت می‌گیرد» (انزایی‌نژاد و حجازی، ۱۳۸۴: ۳۵). این همانندسازی در روان‌شناسی یونگی با شناخت آنیما یا آنیموس^۱ و یکی شدن با آنها صورت می‌گیرد. «یونگ این کهن‌الگور را نیروی حیاتی در روان می‌داند که انسان را به کنش وامی‌دارد. با مواجهه با آنیما یا آنیموس در دنیای واقعی، شخص احساس می‌کند که با غریبه‌ای روبه‌رو شده است که در عین حال بسیار آشنا به نظر می‌رسد و او دل‌باخته کسی می‌شود که ناخودآگاهانه به وجهی از خودش شباهت دارد» (پاینده، ۱۳۹۸: ۳۱۷/۱-۳۱۸) و پیوستن به آن موجب فردانیت و خودیابی می‌شود. «آنیماس بر بخش قابل توجهی از کنش‌های رفتاری مرد تأثیر می‌گذارد و باعث شکل‌گیری کهن‌الگوی خود بر پایه چهار کارکرد عاطفه، حس، فکر و شهود می‌شود» (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۱۸). در فرآیند فردیت، انسان از «من» می‌میرد و به «خود» یا همان خویشتن اصلی‌اش دست می‌یابد (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۴۵). کسی که به تفرّد می‌رسد، از شخصیتی آزاد برخوردار می‌شود و تغییرات رفتاری بارزی را تجربه می‌کند و در نهایت، به فردی کامل بدل می‌شود؛ بدون آنکه فردگرا و خودمدار باشد (فوردهام، ۱۳۷۴: ۱۳۴).

خودیابی در عرفان نیز با ایجاد وحدت درونی صورت می‌پذیرد:

در عرفان محبت و عشق الهی منشأ دعوت و حرکت جهت یکپارچه‌سازی قوای درونی سالک است. نزدیک‌بودن معشوق به عاشق نوعی حجاب بین آنها ایجاد می‌کند؛ بنابراین، محبوب به دنبال این عشق در بیرون از وجود خود می‌گردد و از صورتی از صورت‌های عالم محسوس به صورت دیگر منتقل می‌شود؛ اما در نهایت درمی‌یابد که محبوب حقیقی در کنه وجود خود او است و لذا در این لحظه محبوب را فقط از طریق محبوب جستجو می‌کند. در این رویکرد فکری زن همچون آینه‌ای است که مرد صورت خویش را در آن می‌بیند؛ صورتی که با شناخت آن به شناخت خدا می‌رسد (کرین، ۱۳۹۹: ۲۷۶ و ۲۸۶).

آیین تشرّف با آزمون‌های سخت همراه است و قهرمان داستان باید از آنها سرفراز بیرون آید. ابن عربی از سویی به همسرش، مریم، متعهد است و از سوی دیگر، به عشق نظام گرفتار شده است؛ اما این چالش به بحران تبدیل نمی‌شود؛ زیرا مریم در اثر فوت دخترشان، زینب، به افسردگی دچار می‌شود و برای همیشه ابن عربی را ترک می‌کند و نزد اقوام خود در بجایه می‌رود و در همان‌جا نیز فوت می‌کند. این‌گونه، نظام به معشوقه یکتای محی‌الدین در میان‌سالی او تبدیل می‌شود. «ما لا یعلمه أحد حتی الان یا نظام هو اونی أحبک»^{۱۱} (علوان، ۲۰۱۶: ۳۲۰).

عشق و شناخت، لازم و ملزوم یکدیگرند. «آدمی چیزی را که نمی‌شناسد، دوست نمی‌دارد و بدون دوست داشتن هم نمی‌توان شناخت» (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۴۹)؛ به این ترتیب که «میان عاشق و معشوق نوعی ارتباط دیالکتیکی برقرار می‌گردد؛ عاشق ویژگی‌های اصلی محبوب را درمی‌یابد و محبوب می‌تواند عاشق را در آگاه‌شدن از استعدادهای خود و تحقق بخشیدن به آنها یاری دهد»

(فروم، ۱۳۹۰: ۱۷۳). «این آگاهی باعث به هم پیوستن جنبه‌های آگاه و ناآگاه روان شده و به شکل دهی معنا و هدف جدید در زندگی انسان می‌انجامد» (پالمر، ۱۳۸۵: ۲۰۸)؛ معنا و هدفی که بر پایه تفکر بارور و خلاق پایه‌گذاری شده است. «چنین تفکری این قابلیت را دارد که از طریق عمل کردن و درک کردن با جهان رابطه سازنده برقرار کند و به خلق اشیا بپردازد. تخیل خلاق جزء ذات عشق عرفانی است که خود محل تلاقی عشق طبیعی و عشق روحانی است» (ستاری، ۱۳۷۴: ۲۵۴). این آفرینشگری در محی‌الدین عربی با خلق کتاب‌های ترجمان الاشواق و فتوحات مکیه تحقق می‌یابد.

همچنین شیخ اکبر جنسیت را در تجلی و شهود دخیل نمی‌داند. وی معتقد است که کمال انسان همان ولایت و قطبیت است و برای هر یک از زنان و مردان قابل دستیابی است (شریف، ۱۳۹۴: ۱۲۶)؛ بنابراین، وقتی سال‌ها بعد ابن عربی از خود نظام می‌شنود که او وتد سوم محی‌الدین است، به آرامش درونی می‌رسد. نظام، ابن عربی را به سوی وتد چهارم هدایت می‌کند: «وفي ملطية وتلك الرابع والأخير فأقبل عليه يثبت قلبك»^{۱۲} (علوان، ۲۰۱۶: ۴۲۸). بالاخره، محی‌الدین وتد چهارم خود را در ملطیه پیدا می‌کند. او درویشی است که در بازار به فال‌گیری مشغول است. گفتگوی میان ابن عربی و درویش درباره مسائلی است که محی‌الدین از او تاد دیگرش آموخته است: «لقد قضيت مع كل وتد من الأوتاد الثلاثة الاوائل رداً من الزمن، فأخذت منهم وأخذوا مني، إلا انت. فكيف يكون هذا؟ لقد أخذت مني خيراً مما أخذت منهم. وما هو؟ الحب»^{۱۳} (علوان، ۲۰۱۶: ۵۳۸). درویش به درخواست ابن عربی خود را معرفی می‌کند؛ او کسی جز شمس تبریزی نبود.

۳-۴. بازگشت

ابن عربی با پیدا کردن وتد چهارم خود، به قطب تبدیل می‌شود که همان ویژگی‌های کهن‌الگوی حاکم را در نظریه پیرسون-کی مار دارد. «بحث ماهیت انسان کامل در اندیشه عربی را از طریق مفهومی به نام قطب می‌توان بررسی کرد. این مفهوم اولین بار توسط ابن عربی مطرح شد و بعد از او به وسیله بعضی فلاسفه همچون ملاصدرا پیگیری شد» (مازن، ۱۳۹۴: ۲۲۹). شیخ اکبر نظر خود را درباره قطب این‌گونه بیان می‌کند: «بدان، اقطاب محمدیین بر دو نوع‌اند: اقطاب بعد از بعثت و اقطاب قبل از بعثت؛ اقطابی که پیش از بعثت او بودند، همان رسولان‌اند و آنها ۳۱۳ رسول‌اند؛ اما اقطاب بعد از بعثت او تا روز رستاخیز دوازده قطب‌اند» (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۷۵/۴).

با رسیدن به این مقام، شیخ اکبر مورد توجه و احترام صوفیان بوده و در خانقاه منزلتی بالا داشته است؛ به طوری که مورد مشورت قضات و پادشاهان واقع می‌شد و در مقابل، با سخنان حکیمانه‌اش آنان را متوجه مسائل اساسی مملکت می‌کرد.

«هدف و چالش اصلی مرحله بازگشت، در میان گذاشتن استعدادها، آموخته‌ها و ارزش‌های سفر اسطوره‌ای با دیگران و دنیاست» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۸: ۱۴۵). اگر انسان خود را در سطح عمیقی بشناسد، کهن‌الگوی حاکم، او را به پی‌گیری اهداف برای بهترکردن وضعیت دنیا موظف می‌کند. مشکلات اصلی مرحله بازگشت با انتخاب راه خدمت به جهان و مردمانش حل می‌شود (همان: ۱۴۵-۱۴۶). علاوه بر این، «گرداندن امور یک خانواده، گروه، سازمان یا کشور، مسئولیت بزرگی است و کهن‌الگوی حاکم، این مدیریت را به نمایش می‌گذارد» (همان: ۱۰۰). بنا بر آنچه گفته شد، ابن عربی فصوص الحکم را می‌نویسد و به‌خاطر آن مورد انتقاد شدید فقها واقع می‌شود که در نهایت، به قطع شدن مستمری وی از سوی قاضی آن زمان می‌انجامد و لذا، فقر در زمان پیری به او روی می‌آورد؛ اما او تن به ذلت نمی‌دهد و به‌خاطر مال و مقام از نوشته خویشتن برائت نمی‌جوید. برعکس، در جستجوی شغلی برمی‌آید و سرایدار باغی در دمشق می‌شود. همچنین او در این دوره به امور آموزشی مریدان خود سامان می‌بخشد و فرزندان خود را نیز با توجه به استعدادهایشان راهنمایی و تا آخرین لحظه برای معیشت خانواده‌اش تلاش می‌کند و در همین اوضاع، مرگ او را درمی‌یابد.

در حقیقت تصویری که داستان موت صغیر از اواخر زندگی ابن عربی به نمایش می‌گذارد، تصویر شخصی است که بر نفس خود حاکم شده است و این تسلط بر نفس را می‌توان از سخنان او دریافت: «لن أعود إلى ابن الزكي ولا إلى ناظر الخانقاه لأسألها دینارا أو دینارین. أعمل فی هذا البستان ما دمت أقف علی قدمي آكل من عمل يدي»^{۱۴} (علوان، ۲۰۱۶: ۵۸۸).

۵. نتیجه

از میان کهن‌الگوهای دوازده‌گانه نظریه پیرسون-کی‌مار، کهن‌الگوی حاکم تا حدودی با نظریه انسان کامل ابن عربی مشابهت دارد. بی‌شک، الگوی انسان کامل بسیار جامع‌تر از کهن‌الگوی حاکم است؛ چراکه زاویه دید عرفان به انسان، تنها به بعد روانی او محدود نمی‌شود و به ارتباط انسان و هستی نیز توجه ویژه‌ای دارد. با وجود این، می‌توان تا حدودی ویژگی‌های کهن‌الگوی حاکم را با نظریه انسان کامل در یک راستا انگاشت. همان‌گونه که سالک بر اثر ریاضت‌هایی که بر نفس خود هموار می‌کند و پس از سرفرازی در امتحانات الهی و طی مقامات عرفانی به مقام قطبیت و کمال می‌رسد، در نظریه پیرسون-کی‌مار نیز قهرمان داستان پس از طی مراحل عزیمت، شرف و بازگشت، پس از پشت سرگذاشتن آزمون‌های سخت به‌نوعی تسلط بر خود و دیگران دست می‌یابد و همان‌طور که نمونه‌های انسان کامل در غیر انبیاء و رسولان در قالب اقطاب ظهور و بروز می‌یابند و با مقام ولایت در امور خود و دیگران تصرف می‌کنند، کهن‌الگوی حاکم تکامل‌یافته نیز قادر به مدیریت خود و دیگران است.

عملکرد کهن الگوی حاکم در قالب سفر قهرمان و با طی کردن مراحل عزیمت، تشریف و بازگشت قابل تبیین است. در رمان موت صغیر، ابن عربی با دیدن رویای عرش الهی راهی سفر به مکه می‌شود. در مکه عشق او به نظام، دختر شیخ زاهر اصفهانی، آمادگی برای تحول عظیم را در او ایجاد می‌کند که سال‌ها بعد با فهم معنای این عشق، آیین تشریف و خودیابی در درون او قوام می‌یابد و در نهایت با یافتن وتد چهارم به فعلیت و اکمال می‌رسد. ابن عربی با رسیدن به مقام قطیبت، واجد صفات انسان کامل شده و ویژگی‌های کهن الگوی حاکم در او پدیدار می‌شود.

پی‌نوشت

۱. وتد وصفی است که بر طبقه مخصوص متصوفین اطلاق می‌شود. اوتاد چهار نفر هستند و در چهار جهت عالم (شرق، غرب، شمال و جنوب) یافت می‌شوند و بنا بر اعتقاد صوفیه، خداوند به واسطه ایشان این نواحی را محافظت می‌کند (الکاشانی، ۱۴۱۳: ۵۸).
۲. رساله قشیریه نوشته زین الاسلام استاد ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری، یکی از اسناد مهم و معتبر تصوف است و از یک مقدمه و دو فصل و ۵۴ باب تشکیل شده است که فضای آن به اعتقادات صوفیه می‌پردازد و در قسمت ابواب، ذکر مشایخ اهل طریقت آمده است (قشیری، ۱۳۹۱: ۱۰).
۳. مراد از قطب، شخصی است که در همه حال منظور نظر خداوند متعال است و قطیبت کبری همان مقام قطب الأقطاب است که بر باطن نبوت و حضرت محمد (ص) اشاره دارد و (این مرتبه) جز بر وارثان او منطبق نمی‌شود (الکاشانی، ۱۴۱۳: ۱۶۲).
۴. محی‌الدین از حضور دوزن در کودکی خود نام می‌برد: اولی مادرش، نور، که کنیز است و با به دنیا آوردن او، آزادی خود را به دست می‌آورد؛ دیگری دایه اش، فاطمه بنت مثنی، که در حقیقت حامی او به شمار می‌رود. ابن عربی خدمت به فاطمه را مایه مباهات خود می‌داند و می‌گوید: ((وخدمت أنا بنفسی امرأة من المحبات العارفات بإشبیلیة یقال لها فاطمة بنت المثنی القرطبی)) (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۲/۳۴۷)؛ معنی: خودم به زنی عارف و واصل در اشبیلیه خدمت کردم که به او فاطمه بنت مثنی قرطبه‌ای گفته می‌شود.
۵. یکی از اوتاد چهارگانه، قطعاً در اشبیلیه است. کدام اوتاد؟ اوتاد چهارگانه‌ای که زمین را از بدی‌ها محافظت می‌کنند. چگونه آنها را بشناسم؟ آنها خود، تو را خواهند شناخت. چگونه آنها را دریابم؟ خود، تو را در خواهند یافت.
۶. این را پاک نگه دار، سپس از آن پیروی کن؛ آن‌گاه وتد تو، تو را خواهد یافت.
۷. هر شب نماز (شب) خواندم و از مریم دوری کردم. نیمی از کمک ماهیانه‌ام را صدقه دادم ... به زیارت سه حرم رفتم. [و آیه] «ما ودعک ربک و ما قلی» را در تمام رکعات نمازهای واجب و نافله خواندم. دو شب در گورستان شهر خوابیدم.
۸. در خواب عرش الهی را مقابلم دیدم که بر زبانه‌هایی از آتش حمل شده است. همان‌طور که به آن خیره می‌نگریستم، ناگهان پرنده‌ای زیبا و بی‌نظیر را دیدم که دمش از خودش بلندتر بود؛ (پرنده‌ای) به رنگ آبی تیره. گویی تکه یاقوتی بود که پرواز می‌کند، با نگاهم دنبالش کردم. در حالی که او پیرامون عرش الهی می‌گشت. سپس نزدیک من فرود آمد. هنگامی که به او نزدیک شدم، زبان گشود و گفت: به مراکش بازگرد! مردی را خواهی دید که با تو به مکه سفر خواهد کرد.

۹. وتد تنها زمانی خود را پنهان می‌کند که در دوست خود، چیز ناپسند بیاید یا گمان کند هنوز شایسته آشنایی نشده است.
۱۰. «آنیما» (همزاد مؤنث) تصویر کهن‌الگویی زن کمال مطلوب در ناخودآگاه مردان، و «آنیموس» (همزاد مذکر) تصویر کهن‌الگویی مرد کمال مطلوب در ناخودآگاه زنان است (پاینده، ۱۳۹۸: ۳۱۷/۱).
۱۱. نظام! چیزی که تاکنون کسی آن را نمی‌داند؛ این است که تو را دوست می‌دارم.
۱۲. وتد چهارم و آخرین وتد تو در ملطیه است. به سوی او برو تا قلبت استوار شود.
۱۳. من با هر سه وتد از اوتاد سه‌گانه‌ی پیشین مدتی را گذراندم، پس، از آنها یاد گرفتم و آنها از من یاد گرفتند به جز تو. این چطور ممکن است؟ تو از من، بهتر از آنچه از آنها یاد گرفتی، آموختی. و آن چیست؟ عشق.
۱۴. من هرگز به سوی ابن‌الزکی و یا (ناظر) خانقاه باز نمی‌گردم تا یکی دو دینار از آنها بخواهم. من تا زمانی که روی پاهایم ایستاده‌ام در این باغ کار می‌کنم و از نتیجه کار خودم ارتزاق می‌کنم.

منابع

- ابن عربی، محی‌الدین (۱۴۰۵ق)، فتوحات مکیه، تحقیق عثمان یحیی، ج ۴، بیروت، دار صادر، چاپ دوم.
- اریک، فروم (۱۳۹۰)، انسان برای خویشتن؛ پژوهشی در روان‌شناسی اخلاق، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، بهجت، چاپ پنجم.
- انزایی‌نژاد، رضا و بهجت‌السادات حجازی (۱۳۸۴)، «اصل سنخیت در عرفان و همانندسازی در روان‌شناسی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، دوره ۴۸، ش ۱۹۷، صص ۳۵-۵۴.
- باوان پوری، مسعود و آخرون (۱۳۹۹)، «الإتصال غیر اللفظی فی روایة موت صغیر لمحمدحسن علوان»، *بحوث فی اللغة العربیة و آدابها*، العدد ۲۳، صص ۱۰۹-۱۲۴.
- بوی، فیونا (۱۳۹۴)، مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی دین، ترجمه مهرداد عربستانی، چاپ دوم، تهران، افکار.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۵)، فروید، یونگ و دین، ترجمه محمد دهگان‌پور و غلامرضا محمدی، تهران، رشد.
- پاینده، حسین (۱۳۹۸)، نظریه و نقد ادبی، ج ۱، تهران، سمت.
- پیرسون، کارول (۱۳۹۵)، قهرمان درون، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، پیکان.
- پیرسون، کارول، کی‌مار، هیو (۱۳۹۸)، زندگی برانزنده من، ترجمه کاوه نیری، تهران، بنیاد فرهنگی زندگی، چاپ نوزدهم.
- جهانگیری، محسن (۱۳۹۵)، محی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
- جیلی، عبدالکریم (۱۳۹۲)، انسان کامل در معرفت اواخر و اوائل، ترجمه علی حسینی آملی، قم، آیت اشراق.
- چیتیک، ویلیام سی (۱۳۹۴)، ابن عربی وارث انبیاء، ترجمه قاسم کوه‌دار، تهران، نامک.
- ستاری، جلال (۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، تهران، مرکز.
- سگال، رابرت آلن (۱۳۸۹)، اسطوره، ترجمه فریده فرنودفر، تهران، بصیرت.
- شریف، زهرا (۱۳۹۴)، «جایگاه زن در قوس نزول و صعود از دیدگاه ابن عربی»، *مطالعات اسلامی زنان و خانواده*، ش ۲، صص ۱۱۵-۱۲۹.
- عصاریان، محمدجواد، علی قاسم‌زاده و محمدحسین سرداگی (۱۳۹۳)، «تحلیل کیفیت بیداری قهرمان درون در شخصیت سیاوش و کی خسرو با تکیه بر نظریه پیرسون-کی‌مار»، *ادب حماسی*، ش ۱۷، صص ۱۰۷-۱۳۴.
- علوان، محمدحسن (۲۰۱۶)، موت صغیر، بیروت، دارالساقی.

فوردهام، فریدا (۱۳۷۴)، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ، ترجمه حسین یعقوب‌پور، تهران، اوجا.
قدرت الهی، احسان (۱۳۷۷)، «نظریه انسان کامل در مکتب ابن عربی»، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۳، صص ۳۴-۳۹.
قربی، یونس (۱۳۹۹)، «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان موت صغیر»، کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن، ش ۴، ص ۱۲.
قشیری، عبدالکریم (۱۳۹۱)، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح مهدی محبتی، تهران، هرمس.

الکاشانی، عبدالرزاق (۱۴۱۳ ق)، اصطلاحات الصوفیة، تحقیق عبدالعال شاهین، القاهرة، دارالمنار.
کرین، هانری (۱۳۹۹)، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ترجمه و تحقیق انشاءالله رحمتی، تهران، سوفیا.
کمیل، جوزف (۱۳۸۶)، قهرمان هزارچهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد، گل آفتاب، چاپ چهارم.
_____ (۱۳۸۹)، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخیر، تهران، نشر مرکز، چاپ ششم.
مازن، محمد (۱۳۹۴)، «انسان‌شناسی از دیدگاه ابن عربی»، شناخت، پژوهشگاه علوم انسانی، ش ۷۳/۱، صص ۲۲۱-۲۴۰.

یاوری، حورا (۱۳۷۴)، روان‌کاوی و ادبیات، تهران، تاریخ ایران.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳)، آیون، ترجمه پروین و فریدون فرامرزی، مشهد، به‌نشر.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران، جامی.

Jung, Carl Gustav (1997), *The Portable Jung*, translated R.F.C.Hull, New York, Penguin Hooks.

References

- Ibn Arabi, Mohi al-Din (?), *The Meccan Revelations*: Beirut, Dar al sader.
Eric, F, (2011), *Man for Self*, Tehran: Behjat, fifth edition [In Persian].
Anzabi Nejad, R, Hejazi, B. S (2005), "The principle of synchronicity in mysticism and imitation in psychology", *literature and human sciences University of Tabriz*, 48(197), 35-54[In Persian].
Bawan Puri, Abd al-Ahad Gheibi, Mahin Hajizadeh and Khalil Parwini (1399), "Non-verbal Communication in the Novel of Littel Death by Muhammad Hassan Alwan", *Research in Arabic Language and Literature*, Issue 23, pp, 109-124.
Boy, F, (2015), *An Introduction to the Anthropology of Religion*, Tehran, Afkar, II [In Persian].
Palmer, M (2006), *Freud, Jung and Dean*, Tehran, Roshd [In Persian].
Payende, H (1398), *Literary Theory and Criticism*, Tehran, Samat [In Persian].
Pearson, C, (2016), *Inner Hero*, Tehran, Peykan [In Persian].
Pearson, C, Keymar, H (1398), *My Graceful Life*, *Tehran Cultural Foundation of Life*, 19th edition. [In Persian].
Jahangiri, M (2016), *Mohi-ud-Din Ibn Arabi, a prominent figure in Islamic mysticism*, Tehran, University of Tehran, seventh edition. [In Persian].
Jili, A (2013), *The Perfect Man in the Late and Early Knowledge Qom*, Ayat Ishraq [In Persian].
Chitik, William. C. (2015), *Ibn Arabi, heir of the prophets*, Tehran, Namak [In Persian].
Sattari, J, (1374), *Sufi Love*, Tehran, Center [In Persian].
Segal, R. A, (2010), *Myth*, Tehran, Basirat [In Persian].
Sharif, Z (2015), "The position of women in the arc of descent and ascent from the perspective of Ibn Arabi", *Islamic Studies of Women and the Family*, 2, 115-129, [In Persian].

- Assarian, M, J, Ghasemzadeh, Sardaghi, M,H (2014), "Quality Analysis Awakening of the inner hero in the character of Siavash and Ki Khosrow based on Pearson-Ki theory, Mar", *Journal of Epic Literature*, (17), 107-134.[In Persian].
- Alwan, M, H, (2016), *Mouton Sageer*, Beirut, Dar al-Saqi [In Arabic].
- Fordham, Frida, (1374) *Introduction to Jungian Psychology*, Tehran, Oja [In Persian].
- Ghodrat-ollahi, E (1998), "The Theory of the Perfect Man in Ibn Arabi School", *Kayhan Farhangi*, 143, 34-39[In Persian].
- Qorbi, Yunes (1399), "Personality and Characterization in Small Death", *International Conference on Language, Literature, History and Civilization*, St. 4, 12 p [In Persian].
- Al-Qashiri, A, K, (2012), *Qashiriyah treatise*, Tehran, Hermes [In Persian].
- Al-Kashan, Abdul Razzaq (1413), *Sofia's Terms*, research by Abdul Aal Shahin, Cairo, Dar al-Manaar [In Arabic].
- Carbon, H, (1399), *Creative Imagination in Ibn Arabi Mysticism*, Tehran, Sophia [In Persian].
- Campbell, J, (2007), *The Champion of a Thousand Faces*, Mashhad, Gol Aftab fourth edition [In Persian].
- Campbell, J, (2010), *The Power of Myth*, Tehran, Nashr-e-Markaz, Press [In Persian].
- Mazen, M (2015), "Anthropology from the perspective of Ibn Arabi", *Cognition, Institute of Humanities*, 73(1). [In Persian].
- Yavari, H (1995), *Psychoanalysis and Literature*, Tehran, History of Iran. [In Persian].
- Jung, C, G, (1383), *Ion, and Fereydoun*, Faramarzi, Mashhad, beh nashr. [In Persian].
- Jung, C, G, (1378), *Man and His Symbols*, Tehran Jami, sixth edition. [In Persian].
- Jung, C G (1997), *The Portable Jung*, translated R.F.C.Hull, New York, Penguin Hooks.